

[nashriyeosyan.wordpress.com](http://nashriyeosyan.wordpress.com)

[osyan.osyan@gmail.com](mailto:osyan.osyan@gmail.com)

[t.me/osyan1398](https://t.me/osyan1398)

[@maosyengarim](https://www.instagram.com/maosyengarim)

# عمیانه

نشریه زنان

شماره ۷۱ خرداد ۹۹



داس‌هایی که در فصل شکفتن، دختران را درو می‌کنند

کرونا، افسردگی، سرمایه‌داری

امریکا هیچ وقت با عظمت نبوده است

انقلاب چین، مائوتسه‌دون و رهایی زنان

معرفی و نقد کتاب "سرشت جنسی انسان"

مستند کیهان

# داس‌هایی که در فصل شکفتن، دختران را درو می‌کنند

## سرمقاله

رومینا اشرفی ۱۳ ساله به دلیل فرار از خانه با یک پسر، به دست پدرش در خواب با داس سر بریده شد. جامعه خشمگین است. در شبکه‌های اجتماعی، دختران و زنان از تجارب خود یا دیگران در مورد اعمال خشونت یا تهدید به خشونت از طرف پدر، برادر، همسر یا دیگر مردان می‌نویسند. چه چیزی باعث می‌شود یا بهتر است بگوییم چه شرایطی این قدرت را به مردان می‌دهد که دست به چنین جنایتهایی بزنند؟ قانون، عرف، دین، سنت، آبرو، مالکیت و قدرت.

چه چیزی یا چه کسانی حد و مرز و معیارها را در قانون، عرف و آبرو و .. تعیین می‌کنند؟ قدرت، حکومت‌ها و شریعت. قانون جمهوری اسلامی و تمام نهادهای سیاسی بر پایه اصول دینی است. حالا همان کسانی که با پیشنهاد، وضع، تصویب و اجرای قوانین ضد زن و ترویج و تبلیغ افکار و ایده‌ها و فرهنگ زن ستیزانه، قبل از مردان جامعه، دستشان به خون هزاران دختر آغشته است، واکنش نشان داده‌اند.

فائزه هاشمی که تلاش می‌کند خود را مدافع حقوق زنان و اپوزوسیون نظام پدرش نشان دهد، با تاکید بر اینکه باید به قانون وفادار بود چون اگر قرار باشد هر کسی برای خود تصمیم بگیرد، هرج و مرج ایجاد خواهد شد، امیدوار است که مدعی‌العموم با نگاه پدرسالارانه، مردسالارانه و سنتی تصمیم‌گیری نکنند. لابد منظور از وفاداری به قانون این است که اداره منکرات و دولت و پلیس باید رومینا را مجازات می‌کردند و نه پدرش. گویا فراموش کرده که همه این جنایتها تحت نام قانون شریعت انجام می‌شود و پدر رومینا و رومیناها دقیقا قانون را اجرا کرده‌اند. (آخرین خبر در مورد این جنایت این است که پدر رومینا قبل از کشتن دخترش با یک وکیل در مورد عواقب قانونی آن صحبت کرده است). ناگفته نماند که اودر لایحه خشونت زنان که به مجلس ارائه شده، طرفدار قصاص مردان است. همچنین او تاکید می‌کند که در فقه، روایات معتبر یا قرآن، حکمی نداریم که پدر یا جد پدری قصاص نشود. همین‌جا باید به او یادآوری کنیم که پدرش در چهاردهه حکومت جمهوری اسلامی، چه نقشی در وضع قوانین زن‌ستیزانه و اعمال خشونت بر آنها داشته‌است. هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در سال ۶۵ به حزب‌الله می‌گوید که باید در مورد بعضی از زنان که دوست دارند موی‌شان بیرون باشد یا اندام لخت‌شان را نشان بدهند، خشونت به خرج بدهند. زنجیر و تیغ کشیدن کمیته‌ای‌ها به دست و پا و صورت زنان به دلیل پوشش و آرایش صورت بخشی از این خشونت بود. تاکید فائزه رفسنجانی بر قصاص مردان موید یک نکته است. او مخالف قانون مجازات اسلامی که بر پایه شریعت و مذهب شیعه تدوین شده و به شدت ارتجاعی و ضد زن می‌باشد، نیست. تنها می‌خواهد در چهارچوب همان قانون مرتجع تغییراتی ارتجاعی صورت بگیرد. همان‌طور که گفته، معتقد است که قرآن و متون اسلامی مفاهیم برابری میان زن و مرد مطرح کرده‌اند، از جمله در مورد قصاص.

علی مطهری از چهره‌های اصولگرایان که پدرش یکی از ثورسین‌های حجاب زنان و خودش از مدافعین سرسخت حجاب اجباری است، بی‌تدبیری قاضی و پلیس را عامل مرگ رومینا می‌داند. اصلاح‌طلبان هم که تا دیروز زیر پرچم امام‌شان سینه می‌زدند و هر چه او می‌گفت، این‌ها می‌نوشتند و قانون تصویب می‌کردند و شرع را با سرمایه‌داری ترکیب می‌کردند، حالا این جنایت را محکوم می‌کنند و از قانون نامتناسب با جرم شکایت دارند.

خنده‌دارترین واکنش به این اتفاق مربوط به حساب توییتری «ریحانه» منتسب به دفتر حفظ و نشر آثار خامنه‌ای بود. او از برخورد سخت با کسانی که تعدی به زن را حق خودشان می‌دانند نوشت. جمهوری اسلامی بزرگترین متجاوز و متعدی به حقوق زنان در چهار دهه گذشته است.

در دنیا، زنان با آزارهای مختلفی در زندگی و جامعه روبرو می‌شوند. از جمله، آزارهای فیزیکی، روانی و کلامی. ولی در ایران، هر شکل از ضرب و شتم زنان به وسیله

مردان خانواده، نه تنها جرم محسوب نمی‌شود و مجازاتی ندارد، بلکه پشتوانه قانونی و شرعی هم دارد. زیرا در چارچوب یک حکومت تئوکراتیک اتفاق می‌افتد که آن را روابط خصوصی در کانون خانواده می‌داند. حتی زن در دفاع از خود در مقابل متجاوز اگر به مرگ او ختم شود، مجرم تلقی خواهد شد و بالاترین مجازات که اعدام است را دارد. قتل ناموسی به عنوان شنیع‌ترین شکل از خشونت بر زنان هم در همین‌رده قرار می‌گیرد. بر طبق آمار، در دوران حکومت جمهوری اسلامی، قتل‌های ناموسی رشد قابل توجهی داشته است.

بعد از این واکنش‌ها، مدام این جمله در ذهنم تکرار می‌شود. «زن‌ها هیچ چیز برای از دست دادن ندارند، جز زنجیرهایشان». راه می‌روم و بلند بلند و با خشم آن را تکرار می‌کنم. اسامی قربانیان قتل‌های ناموسی را کنار هم ردیف می‌کنم:

سارا رخشانی، ۱۵ ساله، زاهدان، سال ۹۹  
هاجره حسین بر، ۲۰ ساله، شهر «گشت» سروان، سال ۹۹  
رومینا اشرفی، ۱۳ ساله، روستای «حویق» تالش، سال ۹۹  
زبیده، ۴۰ ساله، سیستان و بلوچستان، سال ۹۹  
بی‌نام، ۱۸ ساله، منطقه سیمانداراب رشت، سال ۹۹  
عاطفه، ۱۷ ساله، کنگاور، سال ۹۹

.....

زهره، نازنین، معصومه، فرشته، نور، شفیلا، سلین، سروه، امینه، دلبر ووووو در سالهای قبل و درخوی، خراسان، کردستان، لرستان، خوزستان، ایلام، کهگیلویه بویراحمد، پاکستان، افغانستان، ترکیه، عراق، هند، فرانسه، آمریکا و کل دنیا به دلایل «ناموسی» به قتل رسیده‌اند. اینها اخبار و اسامی است که منتشر می‌شوند. چه جان‌هایی که با داس، اسلحه، سنگ، چاقو، آتش، طناب و .... خاموش می‌شوند و هیچ اخباری به بیرون درز نمی‌کند.

### قتل ناموسی

قتل ناموسی یکی از وحشیانه‌ترین اشکال خشونت علیه زنان است. مقاومت در مقابل ازدواج اجباری، فرار کردن از خانه، عشق و دوست‌داشتن، برانگیخته شدن حس شک و بدبینی در عناصر ذکور خانواده و در یک کلام رد شدن از مرز مالکیت مردان، «بی‌ناموسی» تلقی می‌شود و رگ شرف و غیرت و مردانگی را به جوش می‌آورد. ناموس با امور جنسی زنان و توانایی کنترل بدن آنها در ارتباط است و در بعضی از جوامع مثل ایران، ارزش بیشتری از جان و زندگی دارد. اگر ناموس به هر شکلی تهدید شود، مرگ زن توسط مردان خانواده را مشروع و قابل قبول می‌کند. «ناموس»، «پاکدامنی»، «عفت و حیا» مفاهیمی مختص به زنان هستند. مفاهیمی زن‌ستیزانه که مالکیت مرد بر زن و رابطه بین آنها را به عنوان برده و برده دار در عرصه جنسیت معنا می‌بخشند. بخش دردناک در این شکل از خشونت وحشیانه این است که گاهی زن‌ها هم با مردان قاتل همراه می‌شوند. نمونه آن در قتل هاجرہ حسین بر است که شوهرش با همدستی زنان خانواده او را تکه تکه کرد. زیرا بدن زن، به عنوان ناموس و آبروی «خانواده» در جامعه شناخته می‌شود.

در قانون کیفری در ایران که مبتنی بر قوانین شریعت است، قتل ناموسی مجازات سنگینی ندارد و تنها شامل چند سال حبس و پرداخت دیه می‌شود. زیرا مردان، قیم، ولی و صاحب زنان هستند. در کشورهای دیگری مثل عربستان، اردن، پاکستان و مراکش هم قتل ناموسی حداقل مجازات را دارد. این یعنی پشتوانه شرعی و قانونی برای مردان در بازبودن دستشان برای چنین جنایتی. قانون، بخشی از ساختار قدرت است و بازتاب روابط اجتماعی حاکم و در خدمت به آن. قوانین بیان روابط مالکیت مسلط هستند و این واقعیت را نشان می‌دهند که چه طبقات و اقشاری دارای قدرت و نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بر دیگر طبقات و اقشار هستند. طبقات



ازدواج را رسیدن به بلوغ جنسی می‌داند. اما ازدواج کودکان یا همان کودک‌همسری، که بچه‌ها (عموما دختران) هیچ نقشی در انتخاب ندارند و هنوز به بلوغ فکری در تعیین معیار برای انتخاب و دوست‌داشتن نرسیده‌اند، خشونت و کودک‌آزاری محسوب می‌شود. علاوه بر اینکه آسیب‌های جسمی و روانی بسیاری هم بر آنها وارد می‌شود و از تحصیل و رشد و شکوفایی استعدادهایشان هم محروم می‌شوند. در دو مورد قتل ناموسی در سیستان و بلوچستان، هر دو

قربانی، در سن کم ازدواج کرده بودند. فقر، قانون ضد زن و مردسالارو تفکرات عقب‌مانده از دلایل اجبار دختران به ازدواج است. ازدواج، پایه تشکیل خانواده است و خانواده هم، اولین و مهم‌ترین نهاد کنترل فکر و بدن زنان است. در خانواده درون جامعه مردسالار، نقش اصلی تعریف‌شده برای زنان، همسر و مادر بودن است.

ستم بر زنان یک ستون مهم از کارکرد سیستم سرمایه‌داری در کنار دیگر ستم‌ها است. به راه انداختن مبارزه‌ای حول تمامی شکاف‌های این سیستم وظیفه همه ستم‌دیده‌گان و هر انسان آگاه است. در مقابل ما دو انتخاب قرار دارد؛ یا به این شرایط تن می‌دهیم و آینده‌ای بدتر از این در مقابل بشریت قرار خواهد گرفت یا به همه این ستم‌ها پایان می‌دهیم. هدف هر ستم‌دیده و نیروی آگاهی نباید محدود به سهم من باشد، بلکه باید برای نجات کل بشریت تلاش و مبارزه کنیم. برای دنیایی که در آن زنان تحقیر نشوند، به قتل نرسند، کتک نخورند، مورد توهین کلامی قرار نگیرند و به زن به عنوان یک برده جنسی نگاه نکنند. دنیایی که همه زنجیرهای برده‌گی در کلیه سطوح شکسته شوند. جهانی برابر بدون تفاوت‌های جنسیتی و طبقاتی و جهانی بدون مرز. این‌ها همه حقایقی مهم است و باید تلاش کنیم که این معیار کلیه انسان‌های ستم‌دیده و آگاه باشد و در این راه تلاش کنند.

اگر نمی‌خواهیم داس‌ها، ریشه جوانی، شادابی، شعور، شورزندگی و عشق دختران دنیا را قطع کنند، ما باید ریشه این سیستم فرسوده و مرتجع را قطع کنیم. باید دنیایی نوین با افکار و روابط نوین خلق کنیم. خلق این دنیا، آگاهی، همبستگی، اتحاد و مبارزه اکثریت کسانی را می‌طلبد که از هر شکل از ستم در این دنیا رنج می‌کشند. هر لحظه باید این جمله را تکرار و باور کنیم که واقعا «زنان هیچ چیز برای از دست دادن ندارند، جز زنجیرهایشان».

حاکم و نهادهای وابسته به قدرت و مردان جامعه از این قدرت و نفوذ برخوردار هستند.

### مردسالاری

قتل ناموسی فقط یک خشونت نیست، بلکه یک جنایت سیستماتیک است. مردسالاری چه از نوع قبیله‌ای و فئودالی و چه از نوع مدرن و سرمایه‌داری، ساختار اعمال قدرت بر زن است که در ترکیب با دین، زبان، قانون، فرهنگ و سیاست، ستم بر زنان را به اشکال مختلفی شکل می‌دهد. مردسالاری ریشه در ظهور مالکیت خصوصی، تقسیم جامعه به طبقات و پدیدارشدن خانواده دارد که در جامعه سرمایه‌داری امروز در شبکه‌ای از روابط جنسیتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و ... خود را نشان می‌دهد. مردسالاری و پدرسالاری را هم در نقش خانواده می‌توان فهمید و هم در امتیازاتی که جامعه به مردان می‌دهد. همه اینها بخشی جدانشدنی از کنترل اجتماعی هستند. این کنترل، یکی از ضرورت‌های حفظ انسجام اجتماعی است. برخلاف نظر بسیاری، قتل ناموسی مربوط به فرهنگ یک جامعه، منطقه یا قوم و قبیله خاصی نیست. بلکه مربوط به یک سیستم است که از مردان آن خانواده و جامعه تا دین، قانون، پلیس و دستگاه قضا را در بر می‌گیرد. این‌ها هستند که ساختار یک جامعه مردسالار را شکل داده و از آن محافظت می‌کنند. در قتل رومینای ۱۳ ساله به خوبی می‌توان این موضوع را مشاهده کرد. اصرار او به پلیس در تحویل ندادنش به خانواده به جایی نمی‌رسد و در نهایت مرگ فجیع او را رقم می‌زند.

مقابله با این شکل از خشونت خاص بر زنان که با همکاری دین، دولت و خانواده صورت می‌گیرد بدون آگاهی و سازماندهی و به اشکال پراکنده و فردی امکان‌ناپذیر است. آگاهی به معنای درک تئوریک و تاریخی از جایگاه زنان و ستم بر آنان در جامعه و ارائه چشم‌اندازی برای رهایی از ستم است. خشونتی که امروز در جهان بر زنان تحمیل می‌شود، با خشونت در دوران برده‌داری و فئودالیسم متفاوت است و مختص نظام سرمایه‌داری است. فرآیند ظهور سرمایه‌داری از بطن نظام فئودالی و شکل‌گیری طبقه کارگر، فرآیند شکل‌گیری یک رابطه جنسیتی جدید و یک رابطه قدرت جدید میان زن و مرد در نهاد خانواده پدرسالار نیز بود. موتور محرکه این رابطه جنسیتی جدید، تأمین نیروی کار برای سرمایه‌داری بود. به همین دلیل، سرمایه‌داری ستم بر زن را سیستماتیک‌تر و سازمان‌یافته‌تر از نظام‌های طبقاتی پیشین کرد. در این نظام، خشونت یک رفتار فردی نیست. رفتار و فرهنگ اجتماعی است که توسط

مردان به اجرا در می‌آید و نشان‌دهنده همان رابطه قدرت است. این موضوع در همه جوامع از جمله سکولار نیز صادق است. اما چرا نظام سرمایه‌داری خشونت بر زنان را تولید و بازتولید می‌کند و چرا به این رفتار شنیع اجتماعی نیاز دارد؟ چون در مرکز این ماجرا کنترل زن به مثابه تولید کننده نیروی کار قرار دارد. هر مبارزه‌ای بدون آگاهی از تاریخ این ستم و چرایی آن، در خود خواهد بود و جز تثبیت قدرت حاکمان نتیجه‌ای نخواهد داشت.

### کودک همسری

در ماجرای قتل رومینا، عده‌ای علیرغم خشمگین بودن از این جنایت، اما راهکار اشتباهی را جلو می‌گذاشتند. از جمله اینکه اگر پدرش با ازدواج آنها موافقت می‌کرد این اتفاق نمی‌افتاد. این به نوعی پاک‌کردن صورت مساله و آدرس اشتباه دادن است. رومینا فقط ۱۳ سال داشت. احتمالا مثل خیلی از دختران هم‌سن خودش، در آستانه گذر از کودکی به نوجوانی، سرشار از شیطنت‌های کودکانه و احساس غرور نوجوانی بود. در قانون جمهوری اسلامی مصوب مهر ۹۷، دختران در ۱۳ سالگی می‌توانند ازدواج کنند. قانونی که بر اساس شریعت و اصول فقهی است و شرط

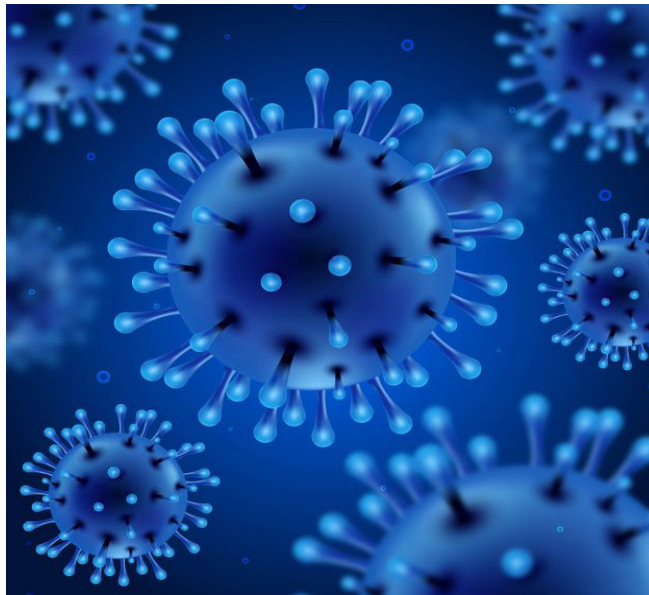


# کرونا، افسردگی، سرمایه‌داری

آوا آرمان

باعث شده است که تحکم و اقتدار و کنترل پدرسالارانه بر اعضا به‌ویژه زنان زیادتر و میزان نسبی استقلال که قبل از این اوضاع برای خود ایجاد کرده بودند از بین برود یا بسیار کم‌رنگ شود. این شرایط هم به افزایش خشونت خانگی می‌افزاید هم افسردگی. کرونا یک عرصه جدید و ناشناخته برای بشر است. ناشناخته بودن، آن را ترسناک و حس استیصال را بیدار می‌کند. علم، تنها پناه انسان در چنین موقعیتی و عامل غلبه بر ترس و کشف نادانسته‌ها است. هرچه قدر هم طول بکشد که علم موفق به رمزگشایی از پدیده جدید شود، تنها مسیر ممکن اطمینان‌بخش است. در دوران همه‌گیری کرونا دیدیم که در چنین شرایطی دولت‌ها به‌جای همدلی با مردم و در میان گذاشتن وقایع با آنان، دست به کار تولید خرافه و دادن اطلاعات ضد و نقیض شدند. یکی آن را ویروس چینی نامید و دیگری رد پای اجنه را در شیوع ویروس دید! ناامیدی از اخبار و اطلاعات رسانه‌های رسمی، مردم را به فضای مجازی و کسب اطلاعات از این طریق کشاند. فضایی شبیه بازار مکاره که هر اطلاعات غلط و درستی در آن یافت می‌شود و این همه تضاد و تناقض در اظهارنظرها فقط بر سردرگمی می‌افزاید. در چنین شرایطی احساس بی‌پناهی و سرخورگی مردم عادی بیشتر می‌شود و در نبود یک بدیل علمی درست می‌توانند به‌سوی خرافه سوق یابند. مبارزه با این روند ضد علمی و منفعت‌طلبانه قدرت‌ها و رهبران سیستم موجود و افشاگری علیه‌شان یکی از ضرورت‌های پیش پا است.

کووید ۱۹ یک بیماری و یک پدیده طبیعی است اما پاسخ دادن به آن و مقابله با آن یک پدیده سیستماتیک اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. ماهیت سیستم حاکم بر جهان تعیین‌کننده است. از تعداد مرگ‌ها و سردرگمی مردم تا کمبود امکانات و تجهیزات پزشکی و درمانی، از تبعات منفی اقتصادی تا خشونت و افسردگی، همگی حاصل سیطره سرمایه‌داری در جهان هستند. سرمایه‌داری، هم خود، عامل ایجاد آلام بسیار برای انسان است، جهان را به دو قشر اقلیت دارا و اکثریت ندار تقسیم کرده است و به قیمت جان و زندگی یکی، دیگری را فربه می‌کند؛ هم آمادگی و عزم مقابله با هیچ بحران غیرمترقبه‌ای را ندارد. چرا که فشار کسب سود این اجازه را نمی‌دهد. تدارک دیدن و آمادگی داشتن برای مقابله



با چنین بحران‌هایی نیازمند نظامی است که هدف آن رفع کردن نیازهای جامعه است. به‌جای خرافه و افسانه، مردم را تشویق می‌کند با علم و روش‌های علمی با مسائل روبه‌رو شوند و به‌جای دروغ و فریب و پنهان‌کاری و ایجاد سردرگمی، از توان و عزم و خلاقیت انسان‌ها برای مقابله با موانع بهره می‌گیرد. داشتن سیستم بهداشتی همگانی رایگان را حق همه می‌داند. ثروت و منابع جامعه را برای رفع نیازهای جامعه و حل موانع و مشکلات آن، هزینه یا صرفه‌جویی می‌کند نه برای کسب سود به نفع طبقه حاکم. اولویت این نظام در شرایطی مانند همه‌گیری، برنامه‌ریزی و پشتیبانی از تلاش جهانی برای یافتن واکسن و نجات جان انسان‌ها خواهد بود نه مانند جهان کنونی، منافع و مصلحت و سود شرکت‌ها و انحصارهای دارویی. مشکلات و موانع را با مردم در میان خواهد گذاشت و اطلاع‌رسانی و صدور دستورالعمل‌ها در جهت افزایش آگاهی و جذب مشارکت مردم در حل مسائل و اولویت‌بندی در رفع‌شان خواهد بود نه برای گمراه کردن اذهان توده‌ها یا رفع مسئولیت از خود یا به‌دلایل سیاسی و امنیتی. کرونا، دنیای ناشناخته‌ها، کورمال کورمال کشف‌کردن‌ها، از دست‌دادن‌ها، یادگرفتن‌ها، ترس‌ها، امیدها و فاصله‌گذاری‌های اجباری است. اما پایان آن، پایان فلاکت و ستم و فقر و نکبت نیست. کرونا به‌خوبی نشان داد که زندگی بشر تا چه حدی وابسته به زندگی اجتماعی و منافع مشترک است و حل چنین بحران‌هایی هم نیازمند اقدامی جهانی. §

کووید ۱۹ یک بیماری است که در بستر نظام سرمایه‌داری جهانی موجود، به فاجعه و درد و نکبت غیرضروری در عرصه‌های مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بشر منجر می‌شود؛ چرا که سرمایه‌داری به‌دنبال کسب حداکثر سود است و نه برآوردن نیازهای انسان‌ها یا کسب آمادگی برای مواجهه شدن با چنین بحران‌هایی باهدف وارد شدن کم‌ترین خسارت و آسیب به جوامع بشری. کرونا، دردها و تبعاتی منفی داشت که می‌توانست یا نداشته‌باشد یا به این میزان گسترده نباشد. در نظام سرمایه‌داری جهانی، جایگاه طبقاتی افراد تعیین می‌کند که چه مقدار تحت تاثیر بیماری قرار می‌گیرند یا از آن آسیب می‌بینند. جایگاه طبقاتی تعیین می‌کند چه

کسی می‌تواند در قرنطینه بماند، چه کسی امکان رعایت نکات بهداشتی را دارد، چه کسی می‌تواند به ماسک و دستکش دسترسی داشته باشد و چه کسی حق دارد زنده بماند و چه کسی نه.

تشدید و افزایش افسردگی یکی از این تبعات و جنبه‌های مربوط به دوران کرونا و تاثیر آن بر زیست انسان است. در آمریکا، بریتانیا و نقاط دیگری از جهان نسبت به افزایش مصرف مواد مخدر، خودکشی و افسردگی در این دوران هشدار داده شده است. افزایش افسردگی در این دوران، دلایل مختلفی دارد. کرونا نه‌تنها جان آدم‌ها را می‌گیرد بلکه رفتار و عادات

اجتماعی را هم تغییر داده است. فعلا هیچ واکسن و داروی قطعی برای آن وجود ندارد و شدت مسری بودن و راه‌های سرایت آن و ضرورت حفظ فاصله فیزیکی، انسان‌ها را از هم دور و نوع مراودات عاطفی را تغییر داده است. ترس از بیمار شدن خود یا عزیزان و زندگی کردن در میان این تنش و اضطراب، مواجه‌شدن با مرگ در مقیاس جهانی، احساس پوچی و درماندگی، نداشتن شناخت و اطلاعات درست درباره وضعیت کنونی که قسمتی از این حالت مربوط به جدید و ناشناخته بودن ویروس و قسمت دیگر مربوط به سیاست‌های دروغ، فریب و پنهان‌کاری دولت‌هاست. افسردگی در میان کسانی که موفق شده‌اند بیماری را شکست دهند و زنده بمانند هم شایع است. آن‌ها، هم تحت تاثیر درمان با داروهای قوی و هم تحت فشارهای روانی ناشی از مقابله با مرگ یا فشارهای اجتماعی ناشی از طردشدن توسط اطرافیان و ترس دیگران از برقراری ارتباط با آن‌ها با برچسب «کروناوی بودن» قرار دارند. کرونا، شرایط اقتصادی میلیاردها نفر را در جهان تحت تاثیر قرار داده است. بیکاری و نگرانی از وضعیت نابه‌سامان معیشتی و مالی، تعداد بسیاری بر خیل فرودستان و تهی‌دستانی افزوده است که پیش از کرونا هم نمی‌توانستند آینده‌ای برای خود تصور کنند. امید نداشتن به آینده برای بسیاری از مردم جهان مختص به دوران قرنطینه و این بیماری نیست. کارکرد این سیستم آنان را به شبه زندگی محکوم کرده است. در خانه ماندن (البته برای کسانی که چنین امتیازی داشته باشند که بتوانند به دور از نگرانی اقتصادی و تامین هزینه‌ها در خانه بمانند) و زندگی شبانه‌روزی کنار خانواده در جایی مثل ایران



عصیان

همه دولت‌ها در مقابل شورش بر حق مردم یکسان برخورد می‌کنند. تصاویر امروز آمریکا، یادآور آبان ۹۸ ایران، مبارزات مردم عراق، شیلی، آرژانتین و لبنان است. یکی از نتایجی که ممکن است از این شکل از شورش‌ها بلند شود، اگر آلترناتیو محکم و پر قدرتی موجود نباشد، ظهور یا قدرتمندتر شدن فاشیسم است. ترامپ می‌تواند مثل هیتلر سرکوب شدیدی را شروع کند. کما اینکه تهدیدش را کرده‌است. او به عنوان یک فاشیست مسیحی می‌تواند دسته‌های مختلف مردم، جوانان، مهاجرین، سیاهان، مسلمانان و همان کسانی را که تا پیش از این، ضدیتش را با آن‌ها نشان داده بود، از دم تیغ بگذراند. تنها چیزی که مردم آمریکا و دنیا را از این وضع نجات خواهد داد، تغییر ریشه‌ای و اساسی است. تغییر در کشوری مثل آمریکا می‌تواند جهان را دگرگون کند. این تغییر فقط نباید محدود به ترامپ فاشیست باشد. بلکه کل طبقه حاکم این کشور اعم از دموکرات‌ها و جمهوری خواهان را شامل شود.

این حکومت‌ها هر روز نفس هزاران نفر را در سراسر دنیا و به اشکال مختلف قطع می‌کنند. چیزی جز تبعیض، جنگ، فقر، استثمار، فلاکت و بدبختی برای مردم ندارند. تا زمانی که در قدرت هستند این وضع ادامه خواهد داشت.

تنها دو راه موجود است. تن دادن به وضع موجود و یا تغییر بنیادی آن. در هر شورش و خشمی که به هر دلیلی در گوشه‌ای از این دنیا رخ می‌دهد، یک صدای واضح به گوش می‌رسد. زمان به پایان رساندن نظام‌های قاتل، ستمگر، استثمارگر، فاشیست، مرتجع، بنیادگرا، ضد زن و جنگ افروز فرا رسیده است. اگر نفس‌شان را قطع نکنیم، آن‌ها هارتر خواهند شد. این نسیمی که وزیدن گرفته است را باید با همبستگی، آگاهی و اتحاد به طوفانی بدل کرد که دودمان بنیان‌گذاران ستم و سرکوب را در هم بیپچد. §

۱. اعدام غیرقانونی یا ضرب و جرح مهلك سیاهان توسط سفیدهای نژادپرست

اعتراضات در آمریکا در واکنش به قتل جرج فلویید، جوان سیاه‌پوستی که در ۸ دقیقه زیر زانوهای پلیس آمریکا نفسش قطع شد، ادامه دارد. بسیاری این شورش را بزرگ‌ترین اعتراضات نژادی در نیم قرن اخیر دانسته‌اند. آمریکا هیچ‌گاه با عظمت نبوده‌است؛ نه در دوران برده‌داری که مردم آفریقایی‌تبار را صرفاً به دلیل رنگ پوستشان خرید و فروش می‌کردند، صاحب جان و تن آنها بودند و به اشکال وحشیانه آنها را لینچ<sup>۱</sup> می‌کردند، نه در دوران سرمایه‌داری و امپریالیسم که نژادپرستی را نهادینه کرده و همان مردم را کشتار سیستماتیک می‌کنند. امروز در آن جامعه، نژادپرستی بر آفریقایی تبارها، لاتینوها و دیگر مهاجرین، همچنان رواج دارد.

اعتراضات امروز مردم در این کشور، با جرقه راسیسم زده شد که یکی از تضادهای مهم در این کشور است ولی فقط محدود به آن نخواهد ماند و با ادامه‌دار شدن خشم مردم گنبد تضادهای دیگر که بخشی از ماهیت نظام سرمایه‌داری است رو خواهد شد. از جمله ستم بر زنان، نظامی‌گری، فقر و ستم بر مهاجرین. در ترکیب معترضین از پیر و جوان و زن و مرد، سفیدپوستان بخش بزرگی از معترضین را تشکیل می‌دهند و این نشانه شکاف عمیق میان مردم با تفکر طبقه حاکم بالاخص در مورد راسیسم است. نظامی‌گری دولت‌ها فقط برای کشورهای دیگر نیست. برای مردمی که مخالف باشند هم هست. پنتاگون وارد عمل شده و گاردملی را برای سرکوب به خیابان‌ها آورده است. به دستور ترامپ نیروهای شبه‌نظامی (مثل بسیج و لباس شخصی‌ها) وارد کار شده‌اند و منع رفت و آمد شبانه اعلام شده‌است. اعتراض بر حق میلیون‌ها نفر از مردم را هدایت‌شده توسط گروه‌های آنارشیت، چپ‌گرا، آنتی‌فا و اوباش که آن‌ها را تروریست خوانده، می‌داند. همه دیکتاتورهای بورژوا در شرایط اعتراض مردم یک‌جور فکر و عمل می‌کنند. همه دنبال عامل خارجی برای تحریک مردم می‌گردند. بیش از ۷۵ شهر درگیر اعتراضات هستند و نزدیک به ۵۰۰۰ نفر دستگیر شده‌اند. ادامه شورش مردم و عملی‌شدن تهدیدهای ترامپ می‌تواند به جنگ داخلی منجر شود.



فوران خشم مردم در کشوری که سرکرده جهان است و در عین حال خود را مهد دموکراسی می‌داند، بیش از هر چیز نشان‌دهنده ماهیت ستمگر و ضدانسانی سیستمی است که ستون‌هایش را با این ستم‌ها پابرجا نگه داشته‌است. هیچ آلترناتیوی از درون همین سیستم نخواهد توانست پاسخگو و تغییردهنده ریشه‌ای این اوضاع باشد. دموکرات‌ها که تلاش می‌کنند از این اوضاع به نفع خود استفاده کنند، فقط شعار **no violence** را سر می‌دهند. مثل اصلاح‌طلب‌های ایران که سر بزنگاه‌ها که چهره رادیکال می‌گیرند و فقط نه به خشونت را تبلیغ می‌کنند و از مردم می‌خواهند به کسانی که سرکوبشان می‌کنند، گل بدهند. دموکرات‌ها، مثل اصلاح‌طلبان بخشی از همین سیستم هستند و جوابشان به بحران‌ها هم در چارچوب همین سیستم است. خود آنها مثل ترامپ خواهان سرکوب این شورش‌ها هستند. مردم چگونه می‌توانند در مقابل وحشی‌گری نیروهای پلیس که مسلح به انواع و اقسام سلاح‌های سرکوب هستند، ساکت باشند؟ دفاع و مبارزه مردم، خشونت نیست. خشم و قهر عادلانه در مقابل یک حکومت تا دندان مسلح است.

## ورهای زنان در چین

### بخش پایانی

#### مقاله ارسالی

ج ۴

#### انقلاب ارضی بدون انقلاب زنان ممکن نیست

خانواده پدرسالار یکی از ستون‌های نظام سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک فئودالیسم بود. در واقع خانواده پدرسالار نقطه تلاقی اقتصاد و ایدئولوژی بود. بدین ترتیب انقلاب سوسیالیستی چین باید خصلت قوی ضد فئودالی و ضد پدرسالاری را می‌داشت تا پیش برود. سیاست انقلاب ارضی در واقع انقلابی ضد پدرسالاری بود. رفرم ارضی که در سال ۱۹۴۷ تصویب شد هم‌زمان حمله‌ای بود به زیربنای اقتصادی اسارت زن در نجیب اقتدار طایفه و خانواده و شوهر.

#### انقلاب سوسیالیستی با اقدامات خودش به زنان می‌آموخت که نه تنها بدون خدا که بدون مرد زندگی کنند.

در سال ۱۹۵۰ یعنی به فاصله چند ماه پس از پیروزی انقلاب و استقرار دولت جمهوری خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین، دو قانون هم‌زمان تصویب شد. قانون اصلاحات ارضی و قانون ازدواج. اهمیت تصویب هم‌زمان و مرتبط این دو قانون را به ویژه زنان روستایی چین به سرعت درک کردند. در واقع هر دو این قانون‌ها در طول جنگ درازمدت خلق در مناطق آزاد شده و تحت حکومت‌های شورایی عملی می‌شد. اما اکنون تبدیل به قانون کشوری شدند. طبق قانون اصلاحات ارضی، زمین نه میان خانوارهای دهقانی بلکه میان افراد تقسیم شد. یعنی زن و مرد و سند مالکیت به نام هر کس صادر شد. قانون ازدواج نیز طلاق گرفتن را برای زنان بسیار ساده و جذاب کرد. زنان روستایی با خوشحالی می‌گفتند بلافاصله پس از دریافت سند مالکیت تقاضای طلاق می‌دهم تا دیگر زیر ستم شوهر نباشم. (به نقل از دالیا داوین. ص ۴۶ = نقل شده در ماریا میس 1)

این قانون ازدواج که در سال ۱۹۵۰ تصویب شد، کار خانگی را به عنوان بخشی از کار اجتماعی اعلام کرد. نه تنها به آن ارزش اجتماعی داد بلکه آن را مساوی با انواع دیگر کار اعلام کرد. نه تنها اقداماتی برای کم کردن بار کار خانگی انجام شد مانند تشویق مردان به کار خانگی و درست کردن سالن‌های غذاخوری عمومی در محلات و مهد کودک و کودکستان و غیره، بلکه بند ایکس می‌گوید که کار زن در خانه مساوی با کار مرد در خارج خانه است و زن و مرد به طور مساوی صاحب اموال خانوادگی هستند. قانون ازدواج نه تنها زن را مساوی مرد به لحاظ حقوق اقتصادی و اجتماعی بلکه با صراحت وی را یکی از دو عنصر فعال در لذت‌جویی جنسی می‌داند. تقاضای طلاق مرد به دلایلی چون نازبودن زن یا عدم تمایل زن به بچه‌دار شدن رد شد. زیرا تعریف از پیوند زن و مرد، پیوندی عاشقانه است و نه واحد تولیدمثل یا تولید اقتصادی.

واضح است که همه چیز نرم و راحت جلو نمی‌رفت. کادرهای دولتی و حزبی، خود تحت تاثیر افکار و گرایشات جامعه کهنه بودند و هنگام روبروشدن با مشکلات عقب‌نشینی می‌کردند. تعداد طلاق به میلیون‌ها مورد رسید و این فشار بزرگی بر روی دولت سوسیالیستی می‌گذاشت. حق زمین و حق طلاق هنوز مسئله را حل نمی‌کرد زیرا کار خانگی و بزرگ کردن فرزندان هنوز بر عهده خانواده بود که زنان نقش عمده را در آن داشتند. همین مسئله مانع از آن می‌شد که زنان بتوانند زمین خود را کشت کنند و یا در بیرون خانه کار کنند. در نتیجه تمایز زن و مرد بیشتر می‌شد. بخشی از رهبری حزب به جای حل این معضل شیپور عقب‌نشینی زد. به زنان رهنمود دادند که نیمه‌وقت بیرون از خانه کار کنند و نیمه‌دیگر را وقف خانواده کنند و شروع کردند به ساختن فرهنگ این سیاست: تحسین کار خانه و غیره. در مقابل این‌ها، جناح

انقلابی حزب تحت رهبری مائو سیاست جهش بزرگ به پیش را جلو گذاشتند که در مرکز آن کلکتیویزه کردن روابط تولیدی در روستاهای چین بود. با تشکیل کمون‌های روستایی مشکل جمعی کردن کار خانگی و بزرگ کردن نسل بعد نیز تا حدی حل شد. (سال ۱۹۵۸) (منبع: ماریا میس)

در سال ۱۹۵۹ نزدیک به ۵ میلیون مهدکودک و سه و نیم میلیون کودکستان در مناطق روستایی چین ایجاد شد. (کارول، ۱۹۷۹ ص ۲۵ نقل شده در ماریا میس) اما در کمون‌ها نیز تقسیم کارها بر حسب زن و مرد انجام می‌شد. کار روی ماشین‌آلات سنگین با مردان و کارهای بهداشتی و آموزشی با زنان. بر مبنای قانون «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش» تمایز میان زن و مرد بازتولید می‌شد. هر چند که برای محدود کردن آن، مبارزه فرهنگی و آگاه‌گرانه می‌شد اما در سوسیالیسم تا حدی می‌توان این‌ها را محدود کرد.

این تمایزات حتا در صنایع دولتی نیز قابل مشاهده است. در سال ۱۹۶۰ یعنی قریب به ده سال بعد از پیروزی انقلاب اکثر کارگران صنایع دولتی مرد و اکثر کارگران کارگاه‌های تولیدی کوچک زن بودند. (ماریا میس ص ...)

حتا در حزب کمونیست این تمایزات حضور داشت. مثلاً در دهه ۱۹۶۰ اعضای حزب بین یک‌پنجم تا یک‌سوم در نوسان بود و رهبران حزب اکثراً مرد بودند. حتا پس از انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ اکثریت اعضای کمیته‌های انقلابی زن ولی اکثریت رهبران آن مرد هستند. (ماریا میس)

باید تذکر دهیم که موارد بررسی، مربوط به دوران سوسیالیسم در چین است. و گر نه بعد از احیای سرمایه‌داری از ۱۹۷۶ و به‌ویژه پس از رفرم‌های سرمایه‌داری ۱۹۸۰، نابرابری زن و مرد و ستم بر زن در شکل‌های کهنه و جدید مجدداً متولد شدند. در سال ۱۹۷۳ یک مجادله و برخورد بزرگ یا به قول مائوتسه دون «مبارزه دو خط» مهم در حزب کمونیست شروع شد. این بخشی از تدارکی بود برای یک برخورد بزرگ دیگر مانند آغاز انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶. یک موضوع مهم در این مجادله این بود که آیا در چین سوسیالیستی مقوله‌ای به نام موضوع زن یعنی ستم بر زن هست یا حل شده است. خط بورژوازی درون حزب اعلام می‌کرد که با سوسیالیستی شدن روابط تولیدی و ریشه‌کن شدن پدرسالاری فئودالی موضوع زن دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌است و شکاف میان زن و مرد در امور گوناگون را تحت عنوان «خدمت زنان به سوسیالیسم» می‌پوشانند. خط انقلابی که چیان چین همسر مائو در راس آن بود، این بود که در چارچوب نظام سوسیالیستی طبقات و مبارزه طبقاتی هنوز هست و از جمله در تمایز میان زن و مرد بازتاب می‌یابد. (رجوع شود به اسناد حزب کمونیست چین که در مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح 2 شماره ۱۰ بازنشر شده است).

مبارزه برای رهایی زنان در چین راه متلاطمی بود که ماریچی جلو رفت. یعنی با هر جهش بزرگی در گسست از ستم پدرسالاری، تمایزات میان زن و مرد کمتر می‌شد اما در سطح بالاتری معلوم می‌شد که این تمایزات هنوز هست و هر تمایزی خود تبدیل به زمینه‌ای می‌شد برای امکان بازگشت سرمایه داری. خود این فرآیند بیان فرآیند متلاطم دوره گذار سوسیالیستی است که از سرمایه‌داری جدا شده اما تا رسیدن به کمونیسم در سراسر جهان، فاصله دارد. همین امر سوسیالیسم را تضادمند و شکننده می‌کند. به قول مائوتسه دون اگر کمونیست‌ها هشیاری خود را از دست بدهند سرمایه‌داری می‌تواند دوباره احیا شود و اگر احیا شود باید یک‌بار دیگر انقلاب کرد و سوسیالیسم را برقرار کرد. سرمایه‌داری در سال ۱۹۷۶ ابتدا با سقوط دولت پرولتری و سپس با اجرای رفرم‌های سرمایه‌داری در اقتصاد و روابط اجتماعی احیا شد. همراه با استقرار سود در فرماندهی اقتصاد، زنان نیز یک‌بار دیگر به موقعیت فرودست رانده شدند و حتا شکل‌های شیعی ستم بر زن احیا شد. احیای سرمایه‌داری در چین باعث شد که انقلاب عظیم سوسیالیستی در چین و دستاوردهای آن نیز توسط بورژوازی بین‌المللی و جریان‌های خرده‌بورژوازی تنگ‌نظر دفن شود. §

# معرفی و نقد کتاب «سرشت جنسی انسان»

## انگیزه‌های علمی، پاسخ‌های مغشوش!

### بخش سوم و پایانی

نویسندگان: کریستوفر ریان، ساسیلدا جفا

ما نشان می‌دهد حداقل قبل از رسیدن به جامعه‌ای با انباشت ثروت و محصول و شکل‌گیری خانواده و طبقات ما در چنین بافتار رقابتی و جنگ افروزان‌های زندگی نمی‌کردیم. در دوران اولیه بشر هیچ دغدغه و نیازی به جنگ و رقابت در خود احساس نمی‌کرد. رفاه نسبی ویژگی دوران اولیه ماست. (ص ۴۹) اما از زمانی که ما پای خود را از بهشت شکارگری و گردآوری به جهنم کشاورزی گذاشتیم با موضوع منابع، کنترل منابع، جنگ بر سر منابع، روبرو بوده‌ایم. این جنگ‌ها مبنای اصلی پیش‌روی و رشد نیروهای مولده اجتماعی بوده‌اند. اما در دوران اولیه بشر هیچ نشانی از جنگ‌افروزی و جنگ‌طلبی انسان نخستین وجود ندارد.

نقد اولیه نویسندگان به مارکس این است که او در بررسی زیست اجتماعی - تاریخی انسان به مفهوم «بافتار» توجه کافی نکرده است. (همان، ص ۲۶) با اینکه خود مفهوم بافتار به کاررفته توسط نویسندگان در کل چهار جلد کتاب توضیح داده نمی‌شود، اما شما با مطالعه به این نتیجه می‌رسید که بافتار تاروپود اجتماعی است که بر مبنای ضرورت‌های رفتاری افراد همبسته اجتماعی در پیکره‌ی جامعه معین تنیده شده‌است. روشن نیست که این بافتار، سطوح مختلف و متعین زیست اجتماعی ما را چطور می‌بیند، چگونه توضیح می‌دهد. رفتار، نتیجه بافتار است اما بافتار خود نتیجه سطح رشد بشر در بکارگیری ابزار و توانمندی تغییر طبیعت است. با توصیف بهشتی که نویسندگان از دوران کوچ‌گری اولیه نخستین‌ها ارائه می‌دهند که حتی ممکن است با در نظر گرفتن تفاوت‌ها و استثنائات کلی درست به نظر برسد، ما به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم بافتار رابطه‌ای یک به یک و تک خطی با سازوکار و انگیزه‌های رفتاری انسان‌ها دارد. معلوم نیست بافتار مورد نظر نویسندگان چه نسبتی با ماتریالیسم تاریخی مورد تایید مارکس و انگلس دارد و نویسنده بدون کوچکترین اشاره‌ای به این ارتباط یا عدم ارتباط مفهومی، نادیده گرفته شدن بستر بافتاری را از سوی مارکس به‌عنوان نقدی جدی به وی قلمداد می‌کند. اما ببینیم مارکس و انگلس چه می‌گویند؟ به عقیده مارکس و انگلس تاریخ اجتماعی بشر سیر تکامل و پیچیده شدن نیازها و تلاش برای پاسخ‌گویی به آن بوده است. در این تلاش انسان‌ها به عنوان موجوداتی اجتماعی وارد روابط معین تولیدی (تولیدمثل-تولیدمعاش و تولیدفکر) با هم می‌شوند. این تقسیم کار اجتماعی محدود به قدرت و سطح رشد نیروهای مولده به معنی ابزار و انسان است. به یک‌معنا فرق تاریخ‌ساز انسان با دیگر موجودات نه فقط مغز بزرگ یا آلت بزرگ، که به شکل تعیین‌کننده‌ای آزاد شدن دست‌ها و توانایی ابزارسازی او بوده‌است. این توانایی درون زیست اجتماعی بشر در تمامی سطوح تاثیر گذاشته و روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی و روبنای سیاسی فرهنگی آن را تنظیم کرده‌است.

به طور خلاصه بستر اقتصادی سیاسی زیست اجتماعی ما و روابطی که بر مبنای پاسخ‌دادن به نیاز اجتماعی خود مشروط به دانش و تکنولوژی ساخت ابزار تولیدی و انسان‌های انجام‌دهنده آن است. این بستر و این تقسیم‌کار اجتماعی است که تعیین‌کننده سطوح دیگر زیست اجتماعی تاریخی ماست. توانایی ساخت ابزار، تقسیم‌کار بر مبنای سطح رشد این توانایی، تکامل ساحت‌های دیگر از جمله خانواده، روابط جنسی، مالکیت، مبادله و توزیع را در جامعه به همراه داشته‌است. به این معنا مارکس و انگلس اولین پایه‌گذاران علم شناخت جامعه هستند. نقد نویسنده بیش از آنکه نقدی سازنده بر اندیشه مارکس و انگلس باشد، نتیجه‌گیری‌ای سطحی برآمده از عدم تسلط‌اش به ماتریالیسم تاریخی است.

اما نویسندگان این نقد را به بخش دیگری نیز می‌کشاند. مارکسی که بر بنیان‌ها تاکید نکرده است، حالا متهم می‌شود که درباره سنتز علمی‌اش یعنی امکان، ضرورت و مطلوبیت جامعه کمونیستی نیز در اشتباه بوده‌است. آن‌هم به یک دلیل بسیار ساده «جوامع بزرگ را هیچ چسب رفتاری عاطفی به هم نمی‌چسباند!» (ص ۴۰) نویسندگان معتقدند: «با این اوصاف سرشت نرم‌خوی جنسی انسان تنها با قدم گذاشتن بر بافتار جامعه با کمبود منابع بود که به خوی توحش و رقابت تبدیل شده‌است. جوامع کوچک مشکلات اجتماعی خود را با «چسب شرم» حل می‌کردند. چسب شرم اصطلاحی است که بر تاثیر شناخت افراد بر یکدیگر در جوامع کوچک اشاره دارد. وقتی تعداد افراد در جامعه کم است همه این افراد همدیگر را می‌شناسند و تحت تاثیر این رابطه نسبت به

در بخش اول تلاش کردیم تزه‌های کلی کتاب درباره پیش‌فرض‌های غلط در باب سرشت طبیعی انسان‌ها را بررسی کنیم. نقطه‌قوت کتاب این است که نویسندگان همت کرده‌اند بنیان‌های آن چه «علمی» تصور شده است را به نقد بکشند. این روایت مرسوم نادرست و غیر علمی که «۱- در دوران پیش از تاریخ مادر و فرزند به غذا و حمایت احتیاج داشتند و تنها یک مرد می‌توانسته برای آنها فراهم کند. ۲- زن باید کنترل جنسی خود را در اختیار یک فرد قرار می‌داد تا به این شکل به مرد اطمینان بدهد منابعی که مرد سرمایه‌گذاری کرده به فرزندان واقعی او خواهد رسید!» در بخش دوم دو نقد اولیه خود به متد پژوهش نویسندگان کتاب را توضیح دادیم. نقد اول ما به نویسندگان معرفت‌شناسانه است. با اینکه کتاب بخش عمده‌ای از فصل دوم خود را به تشریح پروسه مفهوم سازی‌ها و مشروط بودن آن به شرایط معین تاریخی می‌پردازد، نویسندگان دقت لازم در مباحث معرفت‌شناسی و تضادهای موجود در پروسه شناخت را ندارند و این خود دلیل اصلی دست به عصا راه رفتن در برابر خرافات و شبه علم می‌شود. درست است که مفهوم پردازی‌های علمی مشروط به دوره و تاریخ و شرایط معین خود هستند، اما در هر دوره کاربست متد علمی می‌تواند وجه ممیز دقیقی بین علم و غیر علم بکشد و با آن مقابله کند. نویسندگان، این مفاهیم را که از جهان‌بینی محققان برخاسته و خود پایه‌گرفته از نظم فکری جهانی است که بر علم سایه انداخته، به چالش می‌کشند. با این همه علی‌رغم صراحت و تیزی بیان هنوز در اعلام ورشکستگی این ایده‌های نادرست و رسوا کردن آنها به عنوان شبه علم دست به عصا راه می‌روند و در نهایت خود نیز به مفاک شبه علم سقوط می‌کنند.

نقد دوم ما معطوف به نحوه تفکیک سطوح مختلف موضوع مورد مطالعه برای نویسندگان است. چطور می‌توان در باب سرشت جنسی انسان نوشت و این موضوع را از پروسه تولید معاش و تولید نیاز و ابزار و تاثیر همه این سطوح در شکل‌گیری سرشت نوع انسان جدا کرد. تعامل انسان با محیط پیرامون و انسان‌های دیگر در طی میلیون‌ها سال قابلیت‌هایی به او بخشید که شکل فرگشت نوع انسانی را از انواع دیگر جدا می‌کند. رها شدن دست‌ها و به کارگیری دست به عنوان ابزار، یکی از این قابلیت‌ها است. راست‌قامت شدن، توانایی تعامل، یادگیری و انتقال آموخته‌ها همگی تاثیر و تاثرات دیالکتیکی است که دو سطح مختلف از سازمان ماده در هم می‌گذارند و همدیگر را بدان واسطه تغییر می‌دهند. انسان و اجتماع انسانی.

در این بخش که بخش سوم و در عین حال بخش پایانی معرفی و نقد کتاب سرشت جنسی می‌باشد خواهیم کوشید، تزه‌های نهایی کتاب و نقدهایی که به علم مارکسیسم شده‌است را مورد توجه قرار دهیم.

در جلد سوم کتاب سرشت جنسی، نویسندگان موارد مورد ادعای خود را این گونه سنتز می‌کنند: «حرف ما این است:

۱. گونه ما ظرفیتی دست‌کم به همان اندازه که برای تخریب و ویرانگری دارد برای عشق‌ورزی و سخاوت‌مندی هم دارد.

۲. گونه ما دست‌کم همان قدر برای روابط جنسی باز و بی‌قیدوبند سیم‌کشی شده است که برای حسادت جنسی و انحصارگری جنسی.

هر دو دنیا بر ما گشوده بود، تا این که حدوداً ده هزار سال پیش، تعداد کمی از نیاکان ما به راهی کشیده شدند که آن‌ها را به باغ کارهای پر رنج و مشقت، بیماری و جنگ و تعارض برد. راهی که هم‌چنان گونه ما در آن گرفتار است.» (سرشت جنسی، جلد سوم، ص ۱۰)

نویسندگان رفتار انسانها در جوامع انسانی را تنها درون یک بافتار از پیش موجود معنادار ارزیابی می‌کنند. این بافتار است که تعیین می‌کند کی و چگونه رفتار انسان حول خودخواهی یا با نشانه‌ایی از سخاوت‌مندی همراه خواهد بود. اگر بافتار بر مبنای برد-باخت سازمان یافته باشد. یعنی اگر روابط بین انسان‌ها بر مبنای سرشت غریزی رقابت تنظیم شده‌باشد، ما را از این بخت و اقبال‌گریزی نیست که بکشیم همدیگر را به زیر سلطه خویش درآوریم و بر این بندها دائماً بیفزائیم. در این بافتار هابزی انسان گرگ انسان است. به عقیده نویسندگان شواهد زیادی در دست است که به



همدیگر و نیازهای همدیگر با همبستگی بیشتری عمل می‌کنند. نظارت درونی جوامع جمعیتی کوچک بسیار تاثیرگذار است. عامل بدبختی عصر حاضر بالارفتن جمعیت، کمبود منابع، درگرفتن جنگ‌های مداوم و در نهایت دور شدن انسان‌های با جمعیت بالا از هم است که در نهایت به شکل‌گیری دولتی با تمرکز قدرت بالا برای تنظیم امور جامعه نیاز می‌آید. دولت و اقتدار دولتی در جوامع کثیرالجمعیت اجتناب‌ناپذیر است، مارکس خطا کرده‌است. جوامع بزرگ کمونی نمی‌شوند. برای دست‌یابی به جوامع کمونی باید به مدیریت‌های خرد رسید.» (۲۵۶)

فارغ از این که دلیل گذار جوامع انسانی به جامعه کشاورزی اولیه را وفور بدانید یا کمبود منابع، یک مسئله روشن است. در طول تاریخ نیازهای انسان در ارتباط با جامعه و طبیعت دائماً در حال افزایش بوده‌است. این نیازهای فزاینده درون تقسیم‌کار معین برآمده از توانایی انسان در تغییر دادن طبیعت پیرامونش مسیرهای متنوعی را در تاریخ طی کرده‌است. ما اکنون در جامعه طبقاتی تحت انقیاد دولت سرکوبگری که نظم را به نفع طبقات استثمار و سرکوب‌کننده نگه می‌دارند زندگی می‌کنیم. در بافتار (تاروپود رفتاری) نویسندگان ما هیچ نشانی از این نهاد و جایگاه و ضرورت‌های شکل‌دهنده‌اش نیست، نویسندگان ما با انگیزه‌های علمی شروع می‌کنند اما با ورود به عرصه‌هایی از دانش که هیچ اندوخته‌ای در آن ندارد به شبه‌علم در تئوری و آنارسی در نگاه سیاسی گرفتار می‌شوند.

آنچه مارکس و انگلس به آن پرداختند، گام گذاشتن در مسیر علمی شناخت از

تاریخ زندگی اجتماعی بشر و پیچیدگی‌ها و دینامیک‌های درونی آن بود. مارکس و انگلس با رجوع به واقعیت با درهم تنیده دیدن لایه‌ها و سطوح مختلف این واقعیت تاریخی اجتماعی و با تلاشی که در جهت تشخیص و سنتز علمی دینامیک‌های اساسی پیش روی آن کردند، برای نخستین بار در تاریخ علم بشر به ما آموختند که زندگی اجتماعی انسان را کدام قوانین و گرایش‌ها و نیروهای عمده به پیش می‌راند و تاثیر و تاثر این نیروهای بنیادین با دیگر سطوح سازماندهی ماده در زندگی اجتماعی و تاریخی ما چگونه صفحات متنوع تاریخ را رقم زده‌است. در این مطالعه هر نهاد و سازماندهی معینی که در جامعه ایجاد شده و به مثابه سازوکاری پیچیده فراتر از افراد آن جامعه قرار گرفته، مانند نهاد دین یا نهاد دولت یا نهاد خانواده پدرسالار، نه بر مبنای تصادفات بی‌معنی که بر اساس ضرورت‌های برآمده از روابط تولیدی و مناسبات میان انسان‌ها رقم خورده است و تا زمانی که این ضرورت‌ها با برجا بمانند، نمی‌توان آن نهادها را یک‌شبه از میان برداشت. تفکیک درستی که مارکس و انگلس بین کارکرد نهاد دین و دولت در جامعه طبقاتی و نقش آن در پیشروی نظم استثمار و ستم در جامعه و ضرورت اداره امور اجتماعی بدون نیاز به وجود روابط بهره‌کشی انسان از انسان گذاشته‌اند، هیچ‌جایی در تز یک خطی نویسندگان ما ندارد. متأسفانه کتاب، نقدهای خود به مارکس را در همین جا رها می‌کند و در کل مجلد چهارم به بررسی تحولات تاریخی و فرگشت بیولوژیکی اندام جنسی نر و ماده انسان و مقایسه آن با دیگر فامیل‌های ژنتیکی نزدیک‌اش می‌پردازد و بدین شکل پژوهش‌اش را در حد همان ایده‌های مخالف‌خوان اولیه رها می‌کند و متأسفانه قادر نیست دغدغه‌های اولیه علمی خود را به سرمنزل مقصود رساند. §

## مستند کیهان

شهرزاد.ش

می‌کند. دانشمندان برای آن که مطمئن شوند این افزایش دی‌اکسیدکربن حاصل فعالیت‌های بشر بعد از انقلاب صنعتی است و محصول آتشفشان نیست، دست به آزمایش‌های متعددی زدند. به‌طور مثال لایه‌های یخی که در طول هزارسال در قطب شکل گرفته‌بود را حفاری کردند و متوجه شدند میزان دی‌اکسیدکربن آن برای میلیون‌ها سال بدون تغییر بوده‌است. علاوه بر این با آزمایش‌های اتمی متوجه شدند، دی‌اکسیدکربن تولیدشده توسط آتشفشان‌ها از دی‌اکسیدکربن تولید بشر سنگین‌تر است.

در انتهای قسمت سیزدهم با نشان دادن تاریخچه تکنولوژی‌های جایگزین سوخت فسیلی به ما می‌گوید که آلوده شدن جو و نابودی کره زمین از ابتدا علاج‌پذیر بوده‌است. تاپسون ما را به نمایشگاه اختراعات در پاریس به تاریخ ۱۸۷۸ می‌برد. یعنی زمانی که یک‌سال به اختراع لامپ برق ادیسون مانده و هنوز اتومبیل اختراع نشده‌است. در این نمایشگاه، معلم ریاضی جوانی دستگاهی را نمایش می‌دهد که توان تبدیل انرژی نورانی خورشید به الکتریسیته و سرما را دارد. این اختراع رقابت با قیمت ارزان زغال‌سنگ در تولید الکتریسیته از میدان صنعت بیرون انداخته می‌شود. با این وجود ۳۵ سال بعد در مصر که قیمت زغال‌سنگ بسیار گران بود، مردی از اهالی فیلادفیا که تنها سه‌سال مدرسه رفته‌است، نیروگاه خورشیدی برپا می‌کند که در ابتدا مورد حمایت مالی انگلیس و آلمان قرار می‌گیرد اما با به میدان آمدن سوخت فسیلی ارزانی به نام نفت از دستور کار خارج می‌شود. او در نامه‌ای به محاسباتی اشاره کرده‌بود که نشان می‌داد، تنها نیروگاهی خورشیدی به وسعت ۱۵۰ مایل در صحرای آفریقا توان تامین انرژی مصرفی جهان را دارد. با همه این فاکت‌های درست و مبتنی بر علم، تاپسون یک اشتباه کوچک اما بسیار بزرگ دارد! او می‌گوید بی‌احتیاطی و طمع ما انسان‌هاست که زمین را به آستانه نابودی رسانده‌است. اما این نادرست است. همه این کارها را بشر کرده اما نه از روی طمع و یا بی‌احتیاطی، بلکه نیروی عظیم رقابت سرمایه‌داری است که باعث می‌شود تولیدکنندگان صنعتی چیزی را انتخاب کنند که ارزان‌تر است. چون در غیر این صورت امکان رقابت با تولیدکنندگان دیگر وجود ندارد و در رقابت با آن‌ها حذف می‌شوند. مسئله طمع نیست، حتی بی‌احتیاطی نیست بلکه یک‌نوع اجبار ساختاری است که بازار را فارغ از آگاهی‌هایی که تمامی تولیدکنندگان دارند و حتی گاهی خلاف میل آن‌ها، هدایت می‌کند. §

مجموعه مستند «کیهان: اودیسه‌ای فضازمانی» (کاسموس) که انتشار آن مدتی است در کانال تلگرام «عصیان» آغاز شده؛ مجموعه‌ای سیزده قسمتی محصول سال ۲۰۱۴ و دومین سری از این مجموعه است. سری اول آن با نام «کیهان: یک سفر شخصی» توسط دانشمند مترقی «کارل ساگان» در اواخر دهه ۷۰ میلادی ارائه شد. مجموعه اودیسه فضازمانی که «نیل دگراس تاپسون» اخترازی یکدان آن‌را اجرا می‌کند؛ مسیر تکاملی کیهان را در طول زمان از انفجار بزرگ تاکنون توضیح می‌دهد. انفجار بزرگ (بیگ بنگ)، شکل‌گیری ستاره‌ها و سیارات، تکاملی که منجر به حیات در این کره شد و تاحدی تلاش‌های بشر در مسیر تغییر و تحولات علم، موضوعات این مجموعه هستند. قسمت آخر و سیزدهم این مجموعه نقطه‌ای است که تاپسون جهان را به چاره‌اندیشی برای حفظ این تکامل چندمیلیاردساله فرا می‌خواند. تاپسون در این قسمت شرح می‌دهد که چطور سیاره زهره با وجود شباهت‌های بسیار با کره زمین، فقط به خاطر آن که در اتمسفرش دی‌اکسیدکربن بالاتری داشته، چنان داغ شده که فلز در سطح آن به راحتی ذوب می‌شود. کره زمین به دلیل وجود اقیانوس‌ها توانست کربن را در برخی سنگ‌ها و رسوبات در طی میلیون‌ها سال به صورت مواد معدنی ذخیره کند. میزان کربن موجود در جو برای میلیون‌ها سال به صورت سه ملکول در هر ده‌هزار ملکول هوا بوده‌است که نسبتی مناسب است تا زمین را از یخ‌زدن یا داغ شدن حفظ کند. اما با به وجود آمدن انقلاب صنعتی و استفاده روزافزون سوخت‌های فسیلی، روزبه‌روز گاز تولیدشده توسط فعالیت بشر در جو بیشتر شده‌است و اکنون میزان کربن جو زمین چهل درصد بیشتر از آغاز انقلاب صنعتی است و سالانه سی‌میلیارد تن دی‌اکسیدکربن به این میزان افزوده می‌شود. کره زمین توان جذب این میزان دی‌اکسیدکربن که محصول فعالیت بشر است را ندارد و برای جذب آن به هزاران و حتی میلیون‌ها سال نیاز دارد. این که افزایش دی‌اکسیدکربن برای کره زمین مضر است، کشف دانشمندان معاصر نیست بلکه در سال ۱۸۹۶ یعنی بیشتر از یک‌قرن پیش دانشمندی سوئدی به لحاظ تئوریک کشف کرد که با دوبرابر شدن دی‌اکسیدکربن هوا (یعنی به جای سه در ده‌هزار، بشود شش در ده‌هزار مولکول) یخ‌های قطب شروع به ذوب شدن می‌کنند. این پیش‌بینی تئوریک در سال ۱۹۳۸ از آزمایشگاه به صورت عملی به اثبات رسید. چندین دهه است که دانشمندان از خطر گرمایش زمین آگاه‌اند و در این باره هشدار می‌دهند. حتی کارل ساگان در مجموعه اول کیهان در مورد این خطر صحبت می‌کند و ناسا دهه‌هاست با استفاده از ماهواره‌های خود افزایش دمای کره زمین را ثبت